

محرک نخستین ارسطو

یارعلی کردفیرزواجایی*

چکیده

ارسطو که رساله‌های مختلفی درباره فیزیک، مابعدالطبیعه و مانند آن نگاشته است، ضمن اذعان به واقعی بودن حرکت و تغییر، استدلال کرده است که چون هر متحرکی نیازمند محرک است پس باید یک محرک اولی و آغازین وجود داشته باشد، اما چنان محرکی چگونه می‌تواند همه عالم را به حرکت درآورد.

ارسطو برای توضیح مسأله به تمثیل رابطه عاشق و معشوق متوسل می‌شود. برطبق فلسفه سنتی محرک اول، عالم را از راه علیت غایی و نه علیت فاعلی به حرکت درمی‌آورد.

شواهدی بر پذیرش عمومی این دیدگاه در میان فیلسوفان شرق و غرب عالم دیده می‌شود. این مقاله کوششی است برای نشان دادن خطای این برداشت عمومی و این‌که محرک اول ارسطو علاوه بر علت غایی، علت فاعلی هم است؛ یکی به این دلیل که اساساً برهان ارسطو برای اثبات محرک اول از طریق علیت فاعلی است ثانیاً، خود ارسطو محرک اول را فاعل حرکت می‌داند.

کلید واژه‌ها: ارسطو، حرکت، محرک اول، محرک غیرممتحرک، علت فاعلی و علت

غائی.

* پژوهشگر حوزه علمیه قم

ارسطو در *فیزیک* و *متافیزیک* کوشیده است ثابت کند برای حرکت جاودانه آسمان نخستین، محرک نخستین، یا محرک نامتحرکی وجود دارد که علت آن حرکت است. این دیدگاه ارسطو در طول تاریخ فلسفه غرب و شرق توجه فیلسوفان مختلفی را جلب کرده است و نفوذ عمیقی در آراء الهیاتی آنها داشته است. محرک نخستین، یا خدای ارسطو، نزد فیلسوفان دینی همان خدای ادیان دانسته شد و از این رو مورد توجه بیشتری قرار گرفت. دربارهٔ محرک نخستین ارسطو و مباحث مربوط به آن پرسش‌های بسیاری قابل طرح است: آیا محرک نخستین ارسطو همان خدای ادیان است؟ استدلال‌های ارسطو بر وجود محرک نخستین کدامند؟ آیا این استدلال‌ها استدلال‌های معتبری‌اند؟ منظور از نخستین در اینجا چیست؟ منظور از تحریک چیست: آیا محرک نخستین فاعل حرکت است یا غایت حرکت است، یا هر دو؟ ... در این مقاله دربارهٔ پرسش اخیر سخن خواهیم گفت و می‌کوشیم با بررسی جوانب مختلف این مسأله و بررسی سخنان ارسطو و استدلال‌های او پرتوی بر آن افکنیم.

مسأله این است: محرک نخستین چگونه سبب حرکت آسمان می‌شود؟ فاعل حرکت است یا غایت حرکت؟ پاسخ سنتی فیلسوفان و ارسطو‌شناسان به این پرسش آن است که محرک نخستین به نحو علت غایی محرک است نه به نحو علت فاعلی. دلیل آنها برای این پاسخ سخنی است که ارسطو در فصل هفتم از کتاب دوازدهم *متافیزیک* گفته است:

«به حرکت آوردن او چنین است: چیز آرزو شده (To orekton) و چیز اندیشیده شده (to noeton) به حرکت می‌آورند اما متحرک نیستند. نخستین‌های اینها همان‌اند. زیرا موضوع شوق پدیدار زیبا است، اما نخستین خواسته شده (Boulton) موجود زیبا است (to on kalon) ، (ارسطو: ۱۳۷۷، ۲۸-۲۶a).

مفسرین قدیم و جدید ارسطو به استناد این عبارت محرک نخستین را علت غایی حرکت آسمان می‌دانند و فاعل بودن آن را نسبت به حرکت رد می‌کنند. در نظر آنها

فاعل حرکت آسمان، نفس سماوی (نفس فلک اول) است که از سر شوق و عشق به محرک نخستین و برای تشبیه به آن جسم فلک را به حرکت می‌آورد. (عبدالرحمن بدوی: ۱۹۷۸، ۲۵۴-۲۵۷ و ۲۶۸) تامسپیوس در تفسیر این قسمت از سخنان ارسطو گفته است: (محرکی که متحرک نیست، نباید مایهٔ تعجب ما شود. همانا هر معشوقی به این طریق محرک است و هر معقولی را اگر ما تعقل کنیم، ما را نسبت به بعضی کارها به حرکت می‌آورد) (عبدالرحمن بدوی: ۱۹۷۸، ۱۴-۱۵).

ابن سینا در *المبداء و المعاد*، پس از آن‌که وجود خدا را از طریق برهان صدیقین و با استفاده از تقسیم موجودات به واجب بالذات و ممکن بالذات اثبات کرده است، کوشیده است استدلال ارسطو بر وجود محرک نخستین را تقریر کند. او در این استدلال محرک نخستین را علت غایی حرکت دوری ازلی فلک دانسته است و توضیح داده است که چرا محرک نخستین نمی‌تواند علت فاعلی باشد. (*ابن سینا: ۱۳۶۳، ۵۸-۶۲*) او در شرحش بر کتاب لام (لامبدا) متافیزیک ارسطو (که بخشی است از باقیماندهٔ کتاب مفقود *الانصاف* او) ضمن پذیرش این‌که مراد ارسطو از محرک نخستین علت غایی است، نه علت فاعلی، شدیداً بر او اعتراض کرده است و بخشی از اعتراض او این است:

«و ما ینفع العاشق المتناهی القوّة ان یکون معشوقه انما یعشقه فقط و هو باق دائم

من غیر ان یکون بینهما علاقة اخرى غیر العشق» (عبدالرحمن بدوی: ۲۴)

(به حال عاشقی که توانش محدود و متناهی است چه نفعی دارد که به معشوقش صرفاً عشق بورزد در حالی که دائماً باقی است، بی آنکه بین آندو [یعنی بین نفس فلک و محرک نخستین] وابستگی دیگری جز عشق وجود داشته باشد؟).

از این سخنان ابن سینا بدست می‌آید که در نظر او ارسطو محرک نخستین را تنها علت غایی حرکت فلک می‌دانسته است و هر گونه رابطهٔ دیگری از جمله فاعلیت را قبول نداشته است.

ابن رشد نیز در تفسیرش بر *مابعدالطبیعه* ارسطو همین تفسیر را اتخاذ کرده است (ابن رشد، تفسیر: ۱۴۲۲، ۱۵۹۲/۳ - ۱۵۹۸).

ارسطوشناسان جدید در مغرب زمین نیز همین تفسیر را پذیرفتند (Ross:1981, 324/2)؛ راس: ۱۳۷۷، ۲۷۵؛ اکریل، ۱۳۸۰، ۳۸۸-۳۸۴؛ کاپلستون: ۱۳۶۸/۳۵۹-۳۶۰) بی تردید ظهور سخنان ارسطو در تفسیر یاد شده دلیل اصلی این تفسیر است، آیا شاهد دیگری برای تأیید این تفسیر می‌توان در سخنان ارسطو پیدا کرد؟ شاید بتوان قطعه‌ای از سخنان ارسطو را شاهد یا عاملی برای این تفسیر دانست: چنانکه گفته شد، محرک نیز متحرک است و مقصود ما هر محرکی است که خود نیز پذیرای حرکت است و متحرک نبودنش سکون است، زیرا شی‌ای که استعداد حرکت دارد، بی‌حرکتی سکون است. اثر بخشیدن در شیء پذیرای حرکت از آن جهت که پذیرای حرکت است، متحرک ساختن آن شیء است. محرک، این اثر را از طریق تماس می‌بخشد و از این رو در همان آن، خود آن نیز منفعل می‌شود.» (ارسطو: ۱۳۷۸، ۳-۷a).

از این سخن ارسطو چنین استفاده شده است که هر جا محرک و متحرکی وجود دارد، این تحریک و تحرک مستلزم تماس متقابل محرک و متحرک و بنابراین، عکس‌العمل متحرک بر محرک (در پی تأثیر محرک بر متحرک و ایجاد حرکت در آن) و در نتیجه حرکت خود محرک است. و بدین ترتیب گویا قاعده‌ای بدست آمده است که بر اساس آن هر محرکی متحرک است و اگر از محرک نا متحرکی سخن گفته شود، باید به فکر راه حلی بود که این قاعده نقض نشود، و اکنون که می‌بینیم خود ارسطو از محرک نا متحرک سخن گفته است، برای آن‌که این سخنش با قاعده یاد شده ناسازگار نباشد، باید گفت منظور او از محرک نامتحرک، متحرک به معنای غایت حرکت است، نه مبدأ حرکت و منظور از محرک منفعل از متحرک محرک به معنای مبداء و فاعل حرکت است نه غایت آن و بدین وسیله تعارض برطرف می‌گردد.

آیا این تفسیر از محرک نخستین ارسطو درست است و واقعاً محرک نخستین فقط علت غایی است و فاعل حرکت نیست؟ آیا شواهد و استدلال‌های مؤید این تفسیر قانع‌کننده‌اند؟ به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسش قبل از ارزیابی این تفسیر و

شواهد تأییدکننده آن لازم است برهان ارسطو بر وجود محرک نخستین بررسی گردد تا معلوم شود مفاد برهان چیست؟ آیا مقتضای برهان اثبات محرک نخستین به معنای علت غایی نخستین برای حرکت است یا اثبات محرک نخستین به معنای فاعل نخستین حرکت؟

ارسطو هم در فیزیک و هم در متافیزیک بر وجود محرک نا متحرک یا محرک نخستین استدلال کرده است، اما در هر دو مورد استدلال او فاقد صورت منطقی روشن است، از این رو لازم است در قالب منطقی بازسازی گردد. ما در اینجا نمی‌خواهیم این استدلال‌ها را به تفصیل بررسی کنیم، بلکه فقط بدان جهت به آنها می‌پردازیم تا اجمالاً معنای مقدمات آن معلوم شود و از رهگذر آن معنای «محرکی» که در نتیجه آن ظاهر می‌شود، روشن گردد.

الف) محرک نخستین در فیزیک

ارسطو در کتاب هشتم فیزیک درباره محرک غیر متحرک (محرک نخستین) پژوهش کرده است. در فصل اول از کتاب یاد شده بر اصل وجود حرکت در عالم تأکید ورزیده، جاودانگی آن را اثبات می‌کند. در فصل دوم به اشکالات وارد شده بر جاودانگی حرکت پاسخ می‌دهد و در فصل سوم به اقسام موجودات از جهت حرکت و سکون اشاره می‌کند و بالاخره اشیا از جهت استعداد حرکت به سه قسم تقسیم می‌شوند: اشیا همیشه ساکن، اشیا همیشه متحرک و اشیا گاهی ساکن و گاهی متحرکند. در فصل چهارم از این نکته سخن گفته است که حرکت هر متحرکی نیازمند محرکی غیر از متحرک است. (در فصل اول از کتاب هفتم فیزیک نیز درباره نیازمندی هر متحرکی به محرک سخن گفته بود). بالاخره در فصل پنجم با استفاده از مطالب فصل‌های قبل و با تمسک به مقدمه‌ای که در این فصل‌ها مستقلاً درباره آن سخن نگفته بود، یعنی امتناع تسلسل نامتناهی علت‌ها، وجود محرک نامتحرک یا محرک نخستین را ثابت می‌کند. اگر بخواهیم سخنان ارسطو را در قالب استدلال منطقی بیان کنیم، می‌توان

چنین گفت:

الف) حرکت جاودانه وجود دارد.

ب) حرکت هر متحرکی نیازمند محرکی است غیر از متحرک.

ج) پس حرکت جاودانه نیازمند محرکی است غیر از شی‌ای که متحرک به این حرکت جاودانه است.

د) محرک این حرکت جاودانه یا نامتحرک است یا متحرک.

ه) اگر محرک این حرکت جاودانه نامتحرک است، پس وجود محرک غیر متحرک ثابت شده است.

و) اگر محرک این حرکت جاودانه متحرک است، پس در حرکت خود نیازمند محرک دیگری است و بدین ترتیب سلسله‌ای از محرک‌ها پدید می‌آید.

ز) از آنجا که سلسله نامتناهی محرک‌ها ممتنع است، پس سلسله یاد شده منتهی به محرکی غیر متحرک است.

پس در هر صورت محرک نامتحرک وجود دارد.

ارسطو در پایان فصل گفته است:

« از آنچه گفته شد مبرهن گردیده که آنچه به عنوان اولین محرک حرکت

می‌بخشد، خود نامتحرک است. در مورد همه موجودات متحرک، آنچه به

عنوان محرک اول حرکت می‌دهد، خود نامتحرک است. (ارسطو: ۱۳۷۸، ۹-۴

۲۵۸ b)

اکنون ببینیم «محرک» در گزاره نتیجه که به نامتحرک توصیف شده است، به چه

معنا است: مبداء و فاعل حرکت است یا غایت حرکت و معشوق متحرک؟ بی‌تردید

منظور از محرک، مبداء و فاعل است، نه علت غایی حرکت، زیرا محرک در نتیجه

استدلال باید به معنای محرک در مقدمات استدلال باشد و منظور ارسطو از محرک در

مقدمات استدلال محرک به معنای فاعل حرکت است. شواهدی که این ادعا را تأیید

می‌کند عبارتند از: اولاً، ارسطو که در فصل اول از کتاب هفتم فیزیک درباره لزوم

محرک برای هر متحرکی و در فصل دوم دربارهٔ معیت و تلازم محرک و متحرک سخن گفته است، در ابتدای فصل دوم تصریح کرده است که منظور او از محرک، فاعل است نه غایت:

« محرک اول [= بیواسطه] یک شیء - نه به معنی محرکی که حرکت برای آن روی می‌دهد، بلکه به معنی منبع حرکت - همیشه با شیء متحرک با هم است ... این حکم عموماً در همهٔ مواردی که شیئی را شیء دیگر حرکت می‌دهد صادق است. » (ارسطو: ۱۳۷۸، ۳۵-۳۲ a ۲۴۳).

ثانیاً، همهٔ مثال‌هایی که ارسطو در کتاب هشتم دربارهٔ محرک آورده است، مثال برای فاعل حرکتند، نه غایت آن: محرک بودن اهرم نسبت به حرکت شیء سنگین (همان: 22-21 a ۲۵۵)؛

پرتاب کننده توپ نسبت به حرکت توپ (همان: 29 b ۲۵۵)، حرکت دادن دست بوسیلهٔ انسان (همان: 8-9 a ۲۵۶).

ثالثاً، ارسطو استدلال کرده است که محرک هیچ متحرکی نمی‌تواند خود متحرک باشد و باید غیر از متحرک باشد و از این استدلال استفاده می‌شود که منظور از محرک فاعل حرکت است. خلاصهٔ استدلال ارسطو آن است که شیء واحد نمی‌تواند از جهت واحد هم دهنده و هم گیرنده باشد، مگر آن که آن شیء واقعاً واحد نباشد، بلکه مرکب از دو جزء باشد که یک جزء آن محرک و جزء دیگر آن متحرک به آن حرکت باشد (همان: کتاب هشتم، فصل چهارم). بدین ترتیب روشن است که منظور از محرک، فاعل حرکت است، زیرا دهندهٔ حرکت، فاعل حرکت است نه غایت حرکت.

روی هم رفته با توجه به شواهد یاد شده به آسانی نتیجه می‌شود که استدلال ارسطو در فیزیک دربارهٔ محرک نامتحرک به معنای فاعل حرکت است نه غایت حرکت.

ب) محرک نخستین در متافیزیک

ارسطو در فصل ششم کتاب دوازدهم متافیزیک بر ضرورت وجود محرک

نامتحرک نخستین استدلال کرده است:

او ابتدا اشاره می‌کند که پیشتر (در فصل دوم از کتاب دوازدهم متافیزیک) جوهر را به سه قسم تقسیم کرده بودیم که یکی از آنها جوهر نامتحرک بوده است، اکنون در این فصل (ششم) می‌کوشد وجود جوهر نامتحرک نخستین را ثابت کند. استدلال او به این شکل است:

الف) جوهرها موجودات نخستین‌اند که اگر تباهی پذیر باشند، آن‌گاه همه موجودات تباهی‌پذیر خواهند بود.

ب) اما حرکت و زمان جاودانه‌اند و تباهی ناپذیر.

پس جواهر تباهی ناپذیر وجود دارند.

ارسطو در فصل اول از کتاب هفتم *مابعدالطبیعه* درباره موجود نخستین بودن جوهر سخن گفته است: جوهر قائم به خود است. اما غیر از جوهر در جوهر تحقق می‌یابد. در نتیجه اگر جوهری وجود نداشته باشد، هیچ چیز دیگر نیز وجود نخواهد داشت. درباره مقدمه دوم (جاودانگی حرکت) در فصل‌های اول تا سوم از کتاب هشتم *فیزیک* سخن گفته است. در آنجا (*مابعدالطبیعه*) نیز به صورت فشرده استدلال می‌کند که چون بدون وجود زمان، وجود تقدم و تأخر غیر ممکن می‌گردد - در حالی که همواره در خارج متقدم و متأخر وجود دارد - پس زمان همواره وجود دارد و از سوی دیگر زمان یا خود حرکت است یا انفعالی از حرکت است. چون زمان همواره وجود دارد، پس حرکت نیز دائمی است. بر اساس مقدماتی که تا اینجا توضیح داده شدند، ثابت می‌شود که جوهر تباه ناپذیر و جاوید باید وجود داشته باشد که پذیرای حرکت جاودانه باشد اما هنوز ثابت نشده است که جوهر غیر متحرک وجود دارد. ارسطو با استفاده از یک مقدمه مفروض، اما بی‌آن‌که به آن تصریح کند یعنی این مقدمه که حرکت هر متحرکی نیازمند یک محرک است، نتیجه می‌گیرد: پس باید محرکی وجود داشته باشد که این جوهر متحرک به حرکت ازلی را به حرکت در آورد. در نظر ارسطو برای این‌که این محرک بتواند فاعل حرکت ازلی باشد باید فعلیت محض و مبرای از قوه و ماده باشد،

زیرا اگر فعلیت محض نباشد، بلکه دارای قوه باشد، ممکن است فاعلیتی از او سر نزنند یا فاعلیت او دایمی و ازلی نباشد، اما اگر فعلیت محض باشد، خالی از هر گونه فقدان و نقص است و فاعلیت او هرگز متوقف نخواهد شد. (ارسطو: ۱۳۷۷، ۱۰۷۱ b 4-20).

دلالت این برهان بر این که منظور ارسطو از محرک نامتحرک فاعل حرکت است، آشکار است. سخنان ارسطو بدون هیچ تفسیر و تأویلی بر این مطلب گواهند:

«اما اگر هم محرکی یا فاعلی وجود داشته باشد، ولی در واقع فاعلیتی نکند، پس حرکتی هم نخواهد بود. زیرا ممکن است آن که دارای توانمندی است کاری انجام ندهد. پس سودی ندارد اگر ما جوهرهایی جاویدان را بر نهمیم - مانند کسانی که مثل را بر می نهند - اگر مبدئی در درون آنها نباشد که توانای دگرگون کردن است. اما حتی این نیز کافی نیست؛ جوهر دیگری هم در کنار مثل (صور) (نیز کافی نخواهد بود) زیرا اگر فاعلیتی نکند، حرکتی هم وجود نخواهد داشت... پس باید مبدئی این چنین وجود داشته باشد که جوهرش فعلیت است». (همان، ۱۰۷۱ b 4-20)

ارسطو در این سخنان از محرکی سخن می گوید که فاعل حرکت است، آن هم نه آن فاعلی که علت فاعلیت فاعل است (یعنی غایت) بلکه فاعلی که از طریق فاعلیت و کار خود سبب ایجاد حرکت می شود (تأثیر غایت در فاعلیت فاعل از طریق فاعلیت و عمل نیست، بلکه از طریق مطلوبیت و محبوبیت است).

بدین ترتیب روشن شده است که دقت و تأمل در استدلال‌های ارسطو بر وجود محرک نامتحرک نخستین، ما را به این نتیجه می رساند که منظور او از محرک، فاعل حرکت بوده است نه غایت حرکت.

با این تحلیل سخن راس (و همه کسانی که مانند او فکر می کنند) که گفته بود: «خدا از طریق علت غایی بودن، علت فاعلی است، و نه از هیچ طریق دیگری» (راس: ۱۳۷۷، ۲۷۵) رد می شود.

اما درباره شواهدی که به طور سنتی موجب تفسیر محرک نخستین به علت غایی

و نفی فاعلیت او شده است چه باید گفت؟

تمسک برخی به سخن ارسطو در فیزیک که گفته بود علیت طبیعی حرکت مستلزم تماس متقابل محرک و متحرک و بنابراین، عکس‌العمل متحرک بر محرک است، تمسک بیجا است، ارسطو در آنجا به گونه‌ای سخن گفته است که هرگز شامل این مورد نمی‌شود؛ او گفته است: «چنان‌که گفته شد، محرک نیز متحرک است و مقصود ما هر محرکی است که خود نیز پذیرای حرکت است» این سخن ارسطو دلالت بر این دارد که دو نوع محرک قابل تصور است: محرکی که پذیرای حرکت نیست (مانند محرک نامتحرک) و محرکی که پذیرای حرکت است، (مانند همه محرک‌های مادی)، و این قاعده که محرک نیز متحرک است فقط در محرک‌های مادی مصداق دارد نه در هر محرکی.

این سخن فقط درباره‌ی علیت طبیعی است، یعنی آنجا که محرک و متحرک هر دو مادی باشند، محرک از عکس‌العمل متحرک متأثر می‌شود، نه آنجا که محرک غیر مادی است و از این رو علیت او نیز غیر طبیعی است.

در این صورت، سخن ارسطو را که گفته است: «به حرکت آوردن او چنین است: چیز آرزو شده و چیز اندیشیده شده به حرکت می‌آورد اما متحرک نیستند» چگونه باید تفسیر کرد؟ به نظر ما دقت در سخنان ارسطو مشکل را برطرف می‌کند و جای ابهام نمی‌گذارد. یک بار دیگر سخن ارسطو را مرور می‌کنیم:

«به حرکت آوردن او چنین است: چیز آرزو شده و چیز اندیشیده شده به حرکت می‌آورند اما متحرک نیستند».

بر واژه «چنین است» (که ترجمه‌ی *de ode* است) تأکید کردیم تا به منظور ارسطو از آن توجه شود: ارسطو در اینجا در مقام ذکر مثال برای محرکیت محرک نخستین است، این مقصود او در ترجمه‌ی عربی روشن‌تر دریافته می‌شود؛ ترجمه‌ی عربی این عبارت این است:

«و یحرک کما یحرک المشتهی و المعقول اذ لا یتحرک» (ابن‌رشد: ۱۳۸۰، ۱۵۹۲/۳)

[و او حرکت می‌دهد همان‌طور که شیء خواسته شده و اندیشیده شده حرکت می‌دهد، چون حرکت نمی‌کند].

مفاد ترجمه انگلیسی آن، چنین است:

«متعلق میل و متعلق اندیشه بدین نحو حرکت می‌دهند؛ آنها حرکت می‌دهند بی آن‌که حرکت کنند.»

این مقصود در عبارت دیگری که در ادامه همین فصل آمده است، گویاتر بیان شده است: «پس [محرک نخستین] همچون معشوق به حرکت می‌آورد، اما چیزهایی دیگر به آن اعتبار حرکت می‌آورند که خودشان متحرک‌اند» (۴-۳ b ۱۰۷۲) این عبارت مقصود را روش‌تر بیان کرده است.

اکنون که مفاد الفاظ ارسطو معلوم شده است، تفسیر سخنان او آسان شده است؛ یک بار دیگر به قاعده کلی ارسطو درباره تحریک و تحرک طبیعی بر می‌گردیم. بر اساس این قاعده تأثیر فاعل حرکت بر شیء متحرک همراه است با واکنش متحرک و محرک و تأثر محرک از متحرک و بالاخره انفعال و تغییر خود محرک. این قاعده در باب فاعل‌های طبیعی جاری است و چون ذهن افراد با این نوع فاعل مأنوس است و معمولاً فقط فاعل طبیعی و مادی را می‌شناسد، می‌پندارد هر فاعلی این‌طور است، یعنی تحریک هر محرکی مستلزم انفعال، تغییر و تحرک آن محرک است. از این رو وقتی گفته می‌شود محرک نخستین نامتحرک است موجب تعجب می‌شود که چگونه ممکن است شیء بی آن‌که حرکت کند، چیز دیگری را حرکت دهد. ارسطو برای رفع تعجب، محرک بودن محرک نخستین را به محرک بودن معقول یا معشوق تشبیه کرده است: همان‌گونه که امر معقول موجب حرکت عاقل می‌گردد یا معشوق موجب حرکت عاشق می‌گردد بی آن‌که خود معقول (یا معشوق) به حرکت در آید، محرک نخستین نیز فلک را به حرکت درمی‌آورد بی آن‌که خودش حرکت کند. بنابراین، ارسطو در صدد است که استبعاد محرک نامتحرک را برطرف کند؛ به همین دلیل است که گفته: «چیز آرزو شده و چیز اندیشیده شده به حرکت می‌آورند، اما متحرک نیستند»؛ او در هیچ‌جا فاعل

حرکت بودن محرک نخستین را نفی نکرده است و این عبارت نیز چنین دلالتی ندارد. جان کلام این که: ارسطو در این فصل اولاً، نحوه حرکت دادن محرک نخستین را به نحوه حرکت دادن معقول و معشوق تشبیه کرده است تا تصور محرک نامتحرک را تصویری ممکن جلوه دهد و استبعاد شگفت‌انگیز بودن آن را برطرف کند، ثانیاً، سخنی نگفته است که بر فاعل نبودن محرک نخستین دلالت کند.

به حکم این دو نکته، استنباط این که ارسطو در اینجا فاعلیت محرک نخستین را نفی کرده و آن را فقط به نحو علت غایی، محرک دانسته است، استنباطی نادرست می‌باشد. البته بعد از آن که ثابت شد محرک نخستین واقعاً فاعل حرکت نخستین است و نحوه تحریک آن صرفاً به نحو علت غایی نیست، می‌توان گفت محرک نخستین همان‌گونه که فاعل حرکت است، غایت آن نیز هست و سخنان دیگری که در همین فصل (یعنی فصل هفتم کتاب دوازدهم) آمده است ناظر به همین مطلب است، یعنی محرک نخستین همان‌گونه که فاعل حرکت نخستین است غایت آن نیز می‌باشد.

بدین ترتیب از مجموع آنچه که گفته شده است بدست می‌آید که تفسیر مفسرین قدیم و جدید ارسطو درباره این سخنان وی مبنی بر این که محرک نخستین به مثابه علت غایی محرک است نه علت فاعلی، تفسیری نیست که سخنان ارسطو آن را تأیید کند.

اشکالی که در اینجا قابل توجه است، آن است که ارسطو بر آن است که محرک نامتحرک کارش فقط اندیشیدن به خودش و اندیشه‌هایش است، و عنایتی به هیچ چیز جز خود ندارد، (ارسطو: ۱۳۷۷، ۳۶-۱۵، ۱۰۷۴ b) چگونه می‌تواند فاعل حرکت فلک باشد؟ از این گونه تعارض‌ها و ناهماهنگی‌ها در سخنان ارسطو در موضوعات مختلف، باز هم یافت می‌شود، اما آنچه که درباره این تعارض می‌توان گفت، آن است که: ارسطو که علم خدا به غیر خود را نفی کرده است، قصدش آن بود که او را از انفعال و تغییر مبرا کند، در نظر ارسطو اندیشیدن محرک نخستین به چیز دیگر غیر از خودش، موجب تأثیرپذیرفتن از آن چیز و تغییر در ذاتش می‌گردد در حالی که او شریف‌ترین موجود و انفعال‌ناپذیر است و شریف‌ترین موجود از هیچ چیزی اثر نمی‌پذیرد. از این رو او فاقد

علم انفعالی است، یعنی علمی را که با تأثیر معلوم خارجی بر عالم تحقق می‌یابد، فاقد است، نه این‌که به هیچ نحو عالم به اشیاء نباشد، حتی به علم فعلی. تامسپیوس سخنان ارسطو درباره علم خدا را این طور تفسیر کرده است: از آنجا که خدا مبدء همه موجودات است او با تعقل ذاتش، مبدئیت ذاتش را نسبت به همه موجودات تعقل می‌کند و با تعقل مبدئیت ذاتش نسبت به همه موجودات، همه موجودات و عالم را تعقل می‌کند. بدین ترتیب علم خدا به همه موجودات، برخاسته از علم او به ذات او است، نه از تأثیر موجودات بر خدا. تامسپیوس گفته است: « پس عقل اول (= محرک نخستین) به عالم علم دارد، زیرا وقتی که به ذاتش علم داشته باشد، می‌داند که ذاتش چیست، پس از طریق علم به ذاتش می‌داند که او علت همه اشیاء و مبدء آنها است» (بدوی: ۱۹۷۸، ۲۱) ابن‌سینا در شرح همین بخش از سخنان ارسطو، به این سخن تامسپیوس اشاره کرده، آن را تحسین می‌کند. (همان: ۲۶). تفسیر ارائه شده درباره دیدگاه ارسطو راجع به علم خدا به اشیاء، رنگ و بوی افلوطینی دارد و پذیرفتن آن آسان نیست؛ در هر صورت این نهایت چیزی است که می‌توان درباره عنایت محرک نخستین به عالم و موجودات آن از دیدگاه ارسطو گفت.

خاتمه

ما در این مقاله ابتدا دیدگاه سنتی را درباره کیفیت تحریک محرک نخستین توضیح دادیم و با استناد به مکتوبات شارحان نامدار قدیم و جدید ارسطو نشان دادیم که تقریباً همه آنها بر این تفسیر اجماع کرده‌اند و از نظر آنها محرک نامتحرک ارسطو علت غایی حرکت آسمان است نه علت فاعلی. سپس برای ارزیابی این تفسیر در مرحله اول مباحث و برهان‌های ارسطو درباره محرک نامتحرک را تحلیل کردیم و نشان دادیم مقتضای این براهین آن است که محرک نخستین، فاعل حرکت است نه صرفاً غایت حرکت؛ و در مرحله بعد شواهد و مستندات ارسطوشناسان را که در تأیید تفسیر سنتی به آنها تمسک کرده بودند، بررسی کردیم و کوشیدیم نشان دهیم که استناد به این

شواهد در تأیید تفسیر سنتی مخدوش و غیر قابل قبول است. روی هم رفته به این نتیجه رسیدیم که محرک نخستین ارسطو فاعل حرکت آسمان است.

کتابنامه

- ۱- ابن رشد، تفسر مابعدالطبیعه، ج ۳، چاپ دوم، حکمت، ۱۳۸۰ش، تهران، ۱۴۲۲ق.
- ۲- ابن سینا، المبدأ و المعاد، باهتمام عبدالله نورانی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل و دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳- ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه) ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی - شرف، کتاب دوازدهم، حکمت، تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- راس، دیوید، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، فکر روز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵- ارسطو، سماع طبیعی (فیزیک)، ترجمه محمد حسن لطفی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۸.
- ۶- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، انتشارات سروش و انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- بدوی، عبدالرحمان، ارسطو عند العرب، دراسة و نصوص غیر منشورة، وكالة المطبوعات، الطبعة الثانية، الكويت، ۱۹۷۸.
- ۸- اکريل، جی، ال، ارسطوی فیلسوف، ترجمه علیرضا آزادی، حکمت، تهران، ۱۳۸۰ش، ۱۴۲۲ق.

9- Aristotle , The complete works of Aristotle , E. d. Johathan Barnes , V 1-2 , Princeton , Princeton University Press , 1984.

10- Ross , W. D. Aristotle's Metaphysics, V. 2, Oxford, Oxford University Press, 1981